

دیرینه‌شناسی گفتمان فروپاشی ساسانیان

(تقابل نظم‌های گفتاری در گذار از ایران باستان به عصر پس از حمله اعراب)

رضا پارسامقدم*

دکترای جامعه‌شناسی اقتصادی و توسعه، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

چکیده

مقاله حاضر، بر پایه چهارچوب نظری کتاب «نظم گفتار» فوکو، به «دیرینه‌شناسی گفتمان فروپاشی ساسانیان» می‌پردازد. پرسش محوری، نه واکاوی علل تاریخی این سقوط یا نتایج و پیامدهای آن، بلکه بررسی چگونگی شکل‌گیری و تقابل «نظم‌های گفتاری» متفاوت درباره خود این رویداد و نقش این تقابل در بازتعریف هویت ایرانی در دوران معاصر است. یافته‌ها حکایت از آن دارد که پرسش فراگیر «چرا ساسانیان سقوط کردند؟» خود، یک «گزاره گفتمانی» است که در میدان گفتمان باستان‌گرایانه و در چهارچوب «ارادت به حقیقتی» خاص عمل می‌کند. این گفتمان مسلط، با ریشه دوانیدن در گفتار سوژه‌های خود و با به‌کار بستن «دستگاه‌های طرد» (از قبیل منع موضوع، بخش‌بندی دیوانگی و ارادت به حقیقت)، روایتی هژمونیک مبتنی بر دوگانۀ «شکوه پیشاسلامی/تباهی پساعربی» را طبیعی‌سازی کرده و عناصر پیوستگی و تعامل را به‌صورتی نظام‌مند محو می‌سازد. در مقابل، یک «گفتمان مقاومت» (با نمایندگانی چون مطهری، مسکوب و اسلامی ندوشن) با بازگرداندن عناصر طردشده (همچون تداوم نهادی، مقاومت فرهنگی و نقش زبان فارسی)، این نظم گفتاری را به چالش می‌طلبد. شاهنامه فردوسی، نه در مقام متنی صرفاً ادبی، بلکه به‌مثابه یک «رویداد گفتاری» بنیادین و الگویی برای «تاب‌آوری هویتی» عمل می‌کند که با آفرینش یک «امپراتوری فرهنگی»، امکان گذار از تقابل به تلفیقی خلاقانه را فراهم می‌سازد. در نتیجه، تاب‌آوری هویت ایرانی در گرو «گشودگی گفتمانی» و توانایی بازتعریف خویش از رهگذر مفصل‌بندی نوین عناصر فرهنگی، به جای انجماد در روایت‌های هژمونیک مبتنی بر حسرت تاریخی و تقابل است. دست آخر، این نوشتار می‌کوشد تا با ایجاد «گسستی معرفت‌شناختی» و عبور از تاریخ‌نگاری علی-سستی، سهم اندک خود را در گشودن عرصه‌ای برای تحلیل قدرت و مقاومت در مطالعات مربوط به فروپاشی امپراتوری ساسانی و بازتعریف هویت ایرانی ایفا کند.

کلیدواژه‌ها: نظم گفتار، دیرینه‌شناسی، فروپاشی ساسانیان، هویت ایرانی، گفتمان باستان‌گرا، میشل فوکو، شاهنامه، تاب‌آوری هویتی.

۱. مقدمه و طرح مسأله

خبرگذاری جمهوری اسلامی (ایرنا)، در مورخ ۶ مهر سال ۱۳۹۴ ه.ش. خبری با عنوان «پیکره‌های پنلوپه در موزه ملی ایران به نمایش درآمد» منتشر کرد: «در شامگاه دوشنبه، ششم مهرماه ۱۳۹۴ ه.ش. تالارهای موزه ملی ایران شاهد مراسمی با شکوه با حضور مقامات عالی‌رتبه سیاسی و فرهنگی ایران، واتیکان و ایتالیا بود». (خبرگذاری جمهوری اسلامی (ایرنا)، ۶/ ۱۳۹۴) معاون میراث فرهنگی کشور، با شور و اشتیاق خاصی در برابر جمعیت حاضر سخن می‌گفت و مجسمه «پنلوپه» را «نشان پیام صلح و دوستی» می‌خواند. به گفته وی، این مجسمه که سبک ساخت آن ترکیبی از هنر یونانی-رومی بود، به میانه‌های سده پنجم پیش از میلاد تعلق داشت. وی با قاطعیت اعلام کرد: «احتمال غارت این مجسمه توسط سپاهیان ایرانی و آوردن آن به تخت جمشید در این تاریخ وجود نداشته است» (همان). او روایت رسمی را این گونه ارائه داد: «این مجسمه به عنوان هدیه‌ای به نشانه صلح و دوستی و عهد و پیمان توسط یونان به پادشاه ایران داده شده است» (همان). در پس این مراسم فاخر، شبکه‌ای پیچیده از نهادهای بین‌المللی شامل موزه واتیکان، موزه کاپیتولینی و بنیاد پرادا بر اساس تفاهم‌نامه‌ای مشترک، این نمایشگاه چهارماهه را سازماندهی کرده بودند. این نمایشگاه فرهنگی، در تحلیل دیرینه‌شناختی، نمونه‌ای بارز از یک «گزاره گفتمانی» پیچیده است. به عبارات دیگر، گزارش به ظاهر ساده فوق، در واقع به سوی یکی از پیچیده‌ترین میدان‌های نبرد گفتمانی معاصر ایران دریچه‌ای می‌گشاید. گفتمان مسلط باستان‌گرا، با برجسته‌سازی دال‌هایی چون «صلح»، «هدیه» و «تمدن شکوهمند هخامنشی»، در پی طبیعی‌سازی روایتی بود که بر تعامل مسالمت‌آمیز ایران و یونان تأکید داشت؛ این در حالی بود که به طور نظام‌مند از اشاره به جنگ‌های خونین پنجاه ساله ایران و یونان (۴۹۹ تا ۴۴۹ پیش از میلاد) – که میان شاهنشاهی هخامنشی و دولت‌شهرهای یونان روی داد و نیز زمینه‌های پیچیده سیاسی حاکم بر روابط این دو تمدن، اجتناب می‌شد.

بنابراین، نمایشگاه «پیکره‌های پنلوپه در موزه ملی ایران» در حکم یک «آیین»^۱ نهادینه شده، نقش مهمی در بازتولید روابط قدرت و دانش ایفا کرد. امپراتوری عظیم ساسانی و پرسش تاریخی ژرفی که به علل شکست و فروپاشی این شاهنشاهی – به مثابه یکی از ابرقدرت‌های جهان در سده هفتم میلادی – در نبرد

۱. تحلیل دیرینه‌شناسانه تنها بر خود متن متکی نیست، بلکه «نهادهای اجتماعی» (فوکو، ۱۳۷۸: ۱۳) که از گفتار پشتیبانی و آن را منتشر می‌کنند نیز کانون توجه هستند. فوکو در کتاب *نظم گفتار* (۱۳۷۸)، از «آیین‌ها» (مثل آیین‌های آموزشی)، «جامعه‌های سخن» (مثل حلقه‌های روشنفکری یا نهادهای آکادمیک) و «ملکیت اجتماعی گفتارها» (مثل نظام آموزشی) نام می‌برد (همان: ۳۵-۳۹). به زعم نگارنده سطور حاضر، این آیین‌ها در طبیعی‌سازی روایت مسلط نقش قابل توجهی دارند.

قادسیه در برابر اعراب می‌پردازد، همواره در میان ایرانیان حضوری زنده و مورد مجادله داشته است. این پرسش، فراتر از کنجکاوی‌ای تاریخی، خود یک «رویداد گفتاری» است که در «نظم گفتمان» معاصر ایران جایگاهی ویژه احراز کرده است.

میشل فوکو در کتاب «نظم گفتار»^۲ تصریح می‌کند که «در هر جامعه‌ای، تولید گفتار کاری است که نظارت بر آن و انتخاب و سازمان‌پذیری و توزیع آن با کاربرد شیوه‌هایی که نقش آن‌ها برگرداندن بالای قدرت‌ها و خطرهای گفتار، چیره‌شدن بر روند اتفاقی رویداد نهفته در آن و مصون ماندن از مادیت سنگین و ترسناک آن، است صورت می‌گیرد» (فوکو، ۱۳۷۸: ۱۵).

در ادامه همین روند گفتمانی و در نشانه‌ای بارز از تداوم و تعمیق این «ارادت به حقیقت»^۳ خاص، وب‌سایت رسمی موزه ملی ایران در دی‌ماه ۱۴۰۲ ه.ش. از گشایش نمایشگاهی با عنوان «شکوه ایران باستان» در «کاخ موزه پکن» (شهر ممنوعه) خبر داد. این رویداد که با حضور مقامات عالی‌رتبه دو کشور از جمله

۲. میشل فوکو در کتاب «نظم گفتار» درکی انقلابی از نقش گفتار در جامعه ارائه می‌دهد. از نگاه او، گفتار صرفاً ابزاری برای انتقال اطلاعات یا بیان اندیشه‌ها نیست؛ بلکه عرصه‌ای است که در آن قدرت به شکل بنیادینی اعمال و تحکیم می‌شود. ایده مرکزی او این است که «در هر جامعه‌ای، تولید گفتار کاری است که نظارت بر آن و انتخاب و سازمان‌پذیری و توزیع آن با کاربرد شیوه‌هایی که نقش آن‌ها برگرداندن بالای قدرت‌ها و خطرهای گفتار، چیره‌شدن بر روند اتفاقی رویداد نهفته در آن، و مصون ماندن از مادیت سنگین و ترسناک آن است، صورت می‌گیرد» (فوکو، ۱۳۷۸: ۱۵). این «مادیت سنگین» به همان اثرگذاری ملموس و عینی گفتار اشاره دارد؛ گفتاری که می‌تواند نظم موجود را به چالش بکشد، هنجارها را دگرگون کند و واقعیت‌های اجتماعی جدیدی خلق کند. به همین دلیل، قدرت حاکم نمی‌تواند تولید گفتار را به حال خود رها کند. فوکو سه دستگاه بزرگ «طرد و کنارگذاری» را برمی‌شمارد که موانع اصلی سر راه تولید آزادانه گفتار هستند: ممنوعیت (مثلاً در حوزه سیاست و امور جنسی)، تقسیم‌بندی عقل و دیوانگی (طرد گفتار دیوانه به عنوان امری بی‌معنا یا خطرناک) و اراده به حقیقت (ترجیح دادن گفتارهایی که خود را «حقیقی» می‌خوانند و طرد دیگر صور گفتاری) (همان: ۱۵-۲۲). افزون بر این مکانیسم‌های بیرونی، فوکو به اصول درونی محدودکننده گفتار نیز می‌پردازد، اصولی که خود گفتارها را وادار می‌کنند تا خویشان را نظم بخشند. تفسیر، همواره در پی کشف معنای نهفته در متنی بنیادین است و امکان گفتارهای نو را به تکرار همان معنا محدود می‌کند. اصل مؤلف، گفتارها را به نبوغ فردی تقلیل می‌دهد و از این طریق دامنه و تأثیرگذاری جمعی آن را مهار می‌کند و مواد علمی با تعریف قلمروهای مشروع پرسش و پاسخ، مشخص می‌کنند که چه چیزی قابل گفتن است و چه گزاره‌ای حتی شایسته آن است که «درست» یا «نادرست» خوانده شود (همان: ۲۳-۳۳). در نتیجه، فوکو نشان می‌دهد که آنچه ما به عنوان «نظم» در دنیای گفتارها تجربه می‌کنیم، برساخته شبکه‌ای پیچیده از اعمال قدرت است. این نظم، امری طبیعی یا بی‌گناه نیست؛ بلکه محصول تاریخی مبارزات، طردها و گزینش‌هایی است که هدف نهایی‌شان مهار انرژی انفجاری و رخدادهای گونه گفتار است. تحلیل فوکو ما را به چالش می‌کشد تا به جای جستجوی معانی عمیق و ناب در پشت گفتارها، به شرایط مادی و تاریخی ظهور آنها، به روابط قدرتی که آنها را ممکن ساخته و به اثرات اجتماعی‌ای که تولید می‌کنند، توجه کنیم.

3. The Will to Truth

معاون میراث فرهنگی ایران و رئیس سازمان میراث فرهنگی چین برگزار شد، در بیانیه‌ای رسمی، هدف خود را «معرفی فرهنگ، هنر و تمدن غنی ایران» و «گامی در تحکیم دوستی دو ملت» اعلام کرد (موزه ملی ایران، ۱۴۰۲). مطابق این گزارش، ۲۱۶ اثر و مولاژ، «تصویر واضح بخشی از تاریخ کهن ایران را در یک تداوم فرهنگی ۳۰۰۰ ساله» از دوره آهن تا صفوی ارائه می‌کردند.

مقایسه این دو رویداد در بستر زمانی، حاکی از تحکیم هرچه بیشتر روایت تک‌سویه و هژمونیک از تاریخ باستان دارد. نمایشگاه نخست (پنلوپه، ۱۳۹۴.ش.) بر داستانی نمادین از «صلح» و «تعامل فرهنگی» با جهان یونان-روم متمرکز بود. حال آنکه نمایشگاه دوم (شکوه ایران باستان، ۱۴۰۲.ش.) با بیانی صریح‌تر، باشکوه‌تر و در مقیاسی گسترده‌تر، بر محور «شکوه» و «عظمت» صرف و نمایش یک «تداوم فرهنگی ۳۰۰۰ ساله» - قاعدتاً بدون در نظر گرفتن گسست‌ها و پیچیدگی‌های تاریخی آن - تأکید می‌ورزد. این نمایشگاه‌ها، به تعبیر فوکویی به مثابه «دستگاه‌های طرد» نهادی شده، با انباشت گزاره‌های دیداری و کلامی، پیوسته در حال تولید و بازتولید «واقعیتی» گفتمانی درباره گذشته‌ای ایدئال‌شده و یکدست هستند. پرسش معاصر «چرا ساسانیان از اعراب شکست خوردند» نیز در بنیاد خود، پرسشی صرفاً تاریخی نیست؛ بلکه در دل همین میدان گفتمانی و در تقابل با همان «ارادت به حقیقت» شکل می‌گیرد.

این پرسش، همچون این نمایشگاه‌ها، یک «گزاره گفتمانی»^۴ در میدان گفتمان باستان‌گرایانه است. به زعم فوکو «گفتارها را باید چونان رشته‌های تابع‌سنگی تلقی کرد که به هم برمی‌خورند و گاه با هم جفت می‌شوند» (فوکو، ۱۳۷۸: ۴۵).

پرسش از سقوط ساسانیان و نمایش مکرر و برنامه‌ریزی‌شده شکوه هخامنشی و ساسانی در عرصه بین‌الملل، «رشته‌های گفتاری» به هم پیوسته‌ای هستند که در «تاریخ اکنون» ایرانیان برای بازتولید حسرت نسبت به گذشته‌ای ایدئالیزه شده و تقویت دوگانه «شکوه پیشااسلامی/تباهی پساعربی» با یکدیگر «جفت» می‌شوند. تحلیل حاضر با شناسایی «دستگاه‌های بزرگ طرد یا کنارگذاری مؤثر در گفتار» (همان، ۲۱) کلید می‌خورد. فوکو سه سامانه محوری را چنین برمی‌شمارد: سخن ممنوع، بخش‌بندی دیوانگی، و ارادت به حقیقت (همان).

گفتمان مسلط باستان‌گرا و عرب‌ستیز، از هر سه این دستگاه‌ها بهره می‌جوید: با اعمال «منع موضوع» و سکوت درباره نقش سازنده تعاملات ایران و اسلام (سخن ممنوع)؛ با طرد روایت‌های رقیب به حاشیه

4. Discursive Statement

گفتمان و الصاق برچسب‌هایی چون غیرعلمی یا غیرملی (بخش‌بندی عقل و دیوانگی)؛ و از همه مهم‌تر، با بسیج یک «ارادت به حقیقت» خاص که بر بنیاد گزاره‌های خودبنیاد و روایت تاریخی ملی‌گرایانه استوار گشته است. این «ارادت به حقیقت»، در حقیقت پیچیده‌ترین و کارآمدترین سامانه طرد به شمار می‌رود؛ بنابراین، روش بنیادین این جستار، دیرینه‌شناسی است. این روش، در تقابلی روشن با «تاریخ اندیشه‌ها» قرار دارد که در جست‌وجوی «نقطه آفرینش، وحدت یک اثر، یک دوره یا یک موضوع، نشانه اصالت فردی، و گنجینه بی‌پایان معانی نهفته» (همان، ۱۳۷۸: ۴۶) است. در مقابل، دیرینه‌شناسی بر چهار مفهوم محوری تکیه دارد: «رویداد در برابر آفرینش، رژیم‌های پیدایش (سلطه) در برابر وحدت، قاعده‌مندی در برابر اصالت، و شرایط امکان در برابر معنا» (همان: ۴۶).

این پژوهش، پرسش متعارف و فربه «چرا ساسانیان سقوط کردند؟» یا «پیامدهای سقوط ساسانیان چه بود؟» و پرسش‌های علی‌گرایانه دیگری از این دست را به کناری نهاده و در عوض این پرسش بنیادین فوکویی را مطمح‌نظر قرار می‌دهد که: «چگونه است که از خلال، و به رغم، یا با وجود این دستگاه‌های اجبار، رژیم‌هایی از گفتار تشکیل شده است؟» در برابر این هژمونی، یک «گفتمان مقاومت» سر برمی‌آورد که با بازگرداندن عناصر طردشده (مانند تداوم نهادی در دوران اسلامی، مقاومت فرهنگی و نقش زبان فارسی)، این نظم گفتاری را به چالش می‌طلبد. این نبرد، نبردی بر سر «خواست حقیقت» است. فوکو می‌پرسد: «آن ارادت به حقیقتی که، از خلال گفتارهای ما، این همه قرون و اعصار را از سر گذرانده است چه بوده، یا هنوز چه هست؟» (فوکو، ۱۳۷۸: ۱۹).

نوشتار حاضر، با پذیرش این چهارچوب، در پی آن است تا با روش دیرینه‌شناسی، نشان دهد که چگونه «حقیقت» درباره فروپاشی ساسانیان – همچون «حقیقت» ارائه شده در این نمایشگاه‌ها – امری بدیهی نیست؛ بلکه محصول نبردهای گفتمانی، اعمال قدرت و طرد نظام‌مند عناصر نامنسجم است. تحلیل این فرآیند، کلید درک چگونگی بازتعریف غیرمتصل و متکثر هویت ایرانی در دوران معاصر است. بر این اساس، از منظر نگارنده سطور حاضر، پرسش از «فروپاشی امپراتوری ساسانی» را نباید صرفاً به مثابه پژوهشی تاریخ‌نگارانه و معطوف به گذشته محض فهمید؛ رویکردی که عمدتاً مورخان بدان می‌پردازند و جامعه‌شناسی ایرانی نیز از التفات به این بُعد تاریخی غافل مانده است. این پرسش، فراتر از آن، کاوشی است در یک نبرد گفتمانی معاصر که نهادهای قدرت به‌شکلی فعال در تولید و بازتولید آن مشارکت دارند.

۲. پیشینه انتقادی تحقیق

مطالعات پیشین دربارهٔ فروپاشی ساسانیان را می‌توان در پرتو «رژیم‌های گفتاری» (فوکو، ۱۳۷۸: ۴۸) مسلط بر حوزهٔ تاریخ‌نگاری بازخوانی کرد. این مطالعات عموماً در درون دو «سلطهٔ گفتمانی» اصلی جای می‌گیرند که هریک به شیوه‌ای ویژه در پی «نظم‌بخشی» و تعیین مرزهای گفتار پیرامون این واقعه بوده‌اند. فوکو به ما می‌آموزد که «گفتارها را باید چونان رشته‌های سنگی تابع قوانینی خاص تصور کرد که گاه به هم برمی‌خورند و جفت می‌شوند و گاه بی‌آنکه از وجود یکدیگر آگاه باشند، از کنار هم عبور کرده یا یکدیگر را طرد می‌کنند» (همان، ۴۵). پیشینه پژوهش حاضر، صحنهٔ عینی چنین برخوردها، هم‌پوشانی‌ها و طردهای گفتمانی است.

جریان نخست، مشتمل بر پژوهش‌هایی است که با تمرکز بر عوامل ساختاری، نظامی و اجتماعی-اقتصادی، در پی پاسخی علی به پرسش «ساسانیان چرا سقوط کردند؟» هستند. این جریان، خود تبلور یک «ارادت به حقیقت» (همان، ۱۹) خاص است؛ ارادتی که در قالب «دیسپلین» تاریخ به صورتی آکادمیک ظهور یافته است. تورج دریایی در اثر خود «سقوط ساسانیان»، با این استدلال که «این «سقوط» و پایان حکومت ایرانیان، پدیده‌ای کوتاه‌مدت و ناگهانی نبود» (دریایی، ۱۳۸۳: ۱۵-۱۶)، در عمل، یکی از «گزاره»های بنیادین گفتمان مسلط - یعنی انگاره «فروپاشی ناگهانی و عبرت‌آموز» - را مورد پرسش قرار می‌دهد. دریایی، با واکاوی منابع غیرمکتوب، در عمل به تحلیل آنچه به باور نگارنده حاضر «رویداد گفتار» تاریخ‌نگاری اسلامی خوانده می‌شود، می‌پردازد و نشان می‌دهد که این روایت تاریخی، تنها یکی از محتمل‌ترین «نظم‌های گفتاری» ممکن است.

پورشریعتی در «فول و سقوط شاهنشاهی ساسانی»، با نظریه‌پردازی دربارهٔ «فروپاشی اتحادیهٔ ساسانی-پارتی» (پورشریعتی، ۱۳۹۸: ۳۱-۳۹)، عنصری را برجسته می‌سازد که در گفتمان مسلط «طرد» شده بود: نقش تعیین‌کنندهٔ اشراف پارتی. این کنش، نمونه‌ای است عینی از آنچه فوکو «بازگرداندن عناصر طردشده» می‌خواند، تا انسجام درونی نظم گفتاری مسلط را درهم شکند. به‌گونه‌ای مشابه، خنجی در اثر خود، «فروپاشی شاهنشاهی ساسانی» (بی‌تا) با توصیف «آشفته‌گی سیاسی» (خنجی، بی‌تا: ۵۱-۵۶) و کولسنیکف در «ایران در آستانه سقوط ساسانیان» با تأکید بر «بحران‌های درونی» (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۲)، به شکلی انتقادی، «امر گفتار» حاکم را - که همهٔ مسئولیت‌ها را به «اعراب» نسبت می‌دهد - به چالش می‌کشد. با این حال، این پژوهش‌های ارزشمند عموماً در درون حوزهٔ خود «دیسپلین» تاریخ باقی مانده و کمتر به تحلیل خود این «نظم گفتمانی» و «سامانه‌های طرد» درونی آن اهتمام ورزیده‌اند.

جریان دوم، بر استمرار و تداوم عناصر فرهنگی در دوران پس از اسلام متمرکز است. این جریان، عمدتاً در چهارچوب «اصل تفسیر» (فوکو، ۱۳۷۸: ۲۳) عمل می‌کند. در اینجا، دوران ساسانی و میراث برجای‌مانده از آن (از جمله شاهنامه) در مقام «متن اول» ظاهر می‌شوند و پژوهشگران با «تفسیر» آن می‌کوشند تا «آنچه را که ناگفته و خاموش در آن نهفته است، آشکار سازند» (همان، ۲۵)؛ به عنوان نمونه، مطالعات ریچارد فرای (۱۳۶۳ ه.ش.) در اثر «عصر زرین فرهنگ ایران» و ژان گارثویت (۱۳۹۶ ه.ش.) در «تاریخ سیاسی ایران از شاهنشاهی هخامنشی تاکنون»، بر استمرار نهادهای اداری در گذر تاریخ این سرزمین تأکید می‌ورزند.

همچنین، عبدالحسین زرین‌کوب (۱۳۳۰ ه.ش.) در ویراست نخست «دو قرن سکوت» با برجسته‌سازی تقابل دوگانه «تمدن ایرانی/بربریت عربی»، خود به بازتولید همان گفتمان مسلط پرداخت؛ اما هجده سال بعد در «کارنامه اسلام» (۱۳۴۸ ه.ش.) با تغییری آشکار در موضع، به «تفسیری» نوین روی آورد که بر همزیستی و تعامل تأکید می‌ورزید. مرتضی مطهری، یک‌سال پیش از انتشار «کارنامه اسلام» زرین‌کوب، در اثر خود «خدمات متقابل اسلام و ایران» (۱۳۴۷ ه.ش.) کوشید تا با ارائه‌ای تفسیری و بدیل از تاریخ، هویت ایرانی را در قالب تلفیقی سازنده با اسلام بازتعریف کند. علیرغم ارزش انتقادی این جریان، باید اذعان کرد که حتی این دسته از پژوهش‌ها نیز عمدتاً از تحلیل «قدرت» نهفته در خود این روایت‌ها و چگونگی به‌کارگیری این «تداوم»‌ها در خدمت مناسبات هژمونیک یا مقاومت در برابر آن، غافل مانده‌اند. این مطالعات، به جای واکاوی «شرایط امکان» (همان، ۴۶) پیدایش چنین گفتارهایی، عمدتاً به بازتولید «اصل مؤلف» (همان، ۲۶) (فردوسی، ابن‌سینا و...) و انسجام‌بخشی به روایت‌های هویتی یکپارچه مشغول بوده‌اند. بر این اساس، پژوهش حاضر با ایجاد یک «گسست» (همان، ۴۵) معرفت‌شناختی، چهار تمایز بنیادین را با پیشینه تحقیق برجسته می‌سازد:

گذار از تاریخ‌نگاری علی به تحلیل گفتمانی: همانطور که پیش‌تر گفته شد، نوشتار حاضر، پرسش فربه «علل سقوط ساسانیان» را به مثابه نقطه عزیمت خود کنار گذاشته و در عوض، بر پرسشی فوکویی متمرکز می‌شود که بر اساس آن می‌پرسد: «چگونه و تحت چه شرایطی، علیرغم وجود سازوکارهای اعمال قدرت و محدودیت‌های گفتمانی، اشکال تازه‌ای از سلطه و سیطره گفتمانی شکل می‌گیرد؟» (همان، ۵۳)؛ بنابراین، در پی شناسایی «قاعده‌مندی پدیده‌ها و حدود احتمال بروز آن‌ها» (همان، ۴۸) در درون این سلطه‌های گفتاری هستیم. این گذار، مستلزم به‌کار بستن «اصل معکوس‌سازی معنایی»^۵ است: «هر جا که بنا

بر سنت، گمان می‌رود می‌توان سرچشمهٔ گفتار را در چهره‌هایی چون مؤلف، دیسپلین، ارادت به حقیقت - که نقشی ایجابی می‌نمایند - یافت، باید بر نقش منفی و محدودکنندهٔ آن‌ها پای فشرده (همان، ۴۵).

نقد ذات‌گرایی و تحلیل هویت به مثابه برساختهٔ گفتمانی: این پژوهش، «هویت ایرانی» را نه یک «ذات» یا ماهیتی ازلی، بلکه یک «برساختهٔ گفتمانی» می‌داند که در میدان نبرد «قدرت-دانش» شکل می‌گیرد و دگرگون می‌شود. فوکو تأکید می‌کند که «قدرت می‌آفریند، واقعیت می‌سازد؛ قلمروهای اشیاء و انبوهه‌ای از گزاره‌های بیانی را که دانش از آن تشکیل می‌شود، پدید می‌آورد» (همان: ۴۶). بر این اساس، «هویت ایرانی» نیز زادهٔ همین فرآیند است.

کشف سازوکارهای هژمونیک از رهگذر واکاوی «سامانه‌های طرد»: این پژوهش به طور اخص به تحلیل سه «دستگاه بزرگ طرد» - و به ویژه «ارادت به حقیقت» - در گفتمان مسلط می‌پردازد؛ برای نمونه، نشان می‌دهد که چگونه طرد نظام‌مند نقش خاندان‌های اشکانی (که پورشریعتی بدان اشاره کرد)، نمونه‌ای از «کنارگذاری» (همان، ۱۵) برای حفظ انسجام درونی روایت هژمونیک است.

بازخوانی دیرینه‌شناسانه از منابع به مثابه «رویداد»های گفتاری: این جستار، منابع را نه در جایگاه «اسناد حقیقت»، بلکه به مثابهٔ «گفتار» و «رویداد» (همان، ۴۹) تحلیل می‌کند. ما به جای جست‌وجوی «معنا»یی نهفته در پشت گفتارها، «خود گفتار را نقطه آغاز قرار داده، از پیدایش و قاعده‌مندی آن به سمت شرایط بیرونی امکان‌بخشش، به سوی آنچه رخدادهای تصادفی آن سلطه‌ها را ممکن ساخته و حدودشان را تعیین می‌کند، پیش می‌رویم» (همان، ۴۶). به این ترتیب، نوشتار حاضر در پی آن است تا در سه حوزه زیر گام‌هایی بردارد:

در ساحت نظری: واکاوی سازوکارهای معناسازی و مفصل‌بندی «گزاره‌ها حول «نقاط گرهی» (مانند نبرد قادسیه) با به‌کارگیری ابزار مفهومی «نظم گفتار».

در ساحت تحلیلی: بررسی نقش «نهادهای» (تاریخ‌نگاری، آموزش) و «آیین‌ها» (نمایشگاه‌ها، مراسم) در فرآیند طبیعی‌سازی روایت‌های مسلط و ارتقای آنان به مقام «حقیقت». فوکو می‌پرسد: «آیا دستگاه قضایی و دستگاه رسمی پزشکی نیز، به نوبهٔ خود، دست‌کم از برخی جهات، در حکم دستگاه‌های بزرگ انقیاد گفتار نیستند؟» (همان، ۴۰). این پژوهش، تاریخ‌نگاری ملی (پورداد، مینوی، مسکوب و...) را در همین جایگاه تحلیل می‌کند.

در ساحت روشی: نشان‌دادن امکان «مقاومت» گفتمانی از طریق «بازگرداندن عناصر طردشده» (مانند

تداوم دیوان‌سالاری ساسانی) برای بازتعریف هویت به‌مثابه پدیده‌ای متکثر و غیرمتصلب. این کار، نماد عملی «مجموعه تبارشناختی» (همان، ۵۳) تحلیل است که می‌کوشد «چگونگی تشکیل گفتارها را که در عین حال امری پراکنده، ناپیوسته و منظم است، بررسی کند» (همان، ۵۷). بدین ترتیب، این پژوهش نه تنها خلأهای موجود در پیشینه تحقیق را پر می‌کند؛ بلکه با ایجاد تغییری پارادایمی در «نظم گفتار» حاکم بر این حوزه از مطالعات، افقی دیگرگون برای تحلیل تقابل‌های هویتی در تاریخ ایران می‌گشاید.

۳. چهارچوب نظری-روشی

این پژوهش با هدف واکاوی «چگونگی» شکل‌گیری و تقابل روایت‌های گفتمانی حول واقعه فروپاشی ساسانیان و نسبت آن با بازتعریف هویت ایرانی، بر پایه پیوندی استوار میان یک چهارچوب نظری انتقادی و یک روش‌شناسی ویژه استوار شده است. سنگ بنای نظری این جستار، «نظم گفتار» میشل فوکو و روش اجرای آن، «دیرینه‌شناسی» است. این چهارچوب ترکیبی، لنزی تحلیلی فراهم می‌آورد که پرسش‌سستی از «علل» سقوط را به پرسشی نوین از «شرایط امکان» روایت‌پردازی درباره این سقوط تبدیل می‌کند.

در کانون این چهارچوب، مفهوم «گفتمان» نه به مثابه مجموعه‌ای از جملات، بلکه در قاموس یک «پراتیک سازنده» قرار دارد که موضوعات خود را پدید می‌آورد و مرزهای گفتار مشروع را تعیین می‌کند. کتاب «نظم گفتار» فوکو، با شناسایی «دستگاه‌های بزرگ طرد»، نقشه راه نظری این پژوهش را ترسیم می‌کند. این پژوهش به طور اخص بر سه سامانه طرد متمرکز است: نخست، «منع موضوع» که با ایجاد تابوهایی، سخن گفتن از عوامل پیوستگی و تعامل با تمدن اسلامی را ناممکن می‌سازد؛ دوم، «بخش‌بندی دیوانگی» که با برجسب‌زنی‌هایی چون «غیرملی» یا «غیرعلمی»، روایت‌های رقیب را به حاشیه می‌راند؛ و سوم و مهم‌تر، «ارادت به حقیقت» که قدرتمندترین مکانیسم طرد است و از طریق نهادهای رسمی چون تاریخ‌نگاری ملی و موزه‌ها، روایت خاصی از «شکوه ایران باستان» را به عنوان یگانه «حقیقت» مسلم طبیعی‌سازی می‌کند. در این منظره نظری، «قدرت» نه مانعی سرکوبگر، بلکه نیرویی مولد است که «دانش» و «واقعیت» را درباره گذشته می‌آفریند؛ نمایشگاه‌هایی چون «شکوه ایران باستان» در پکن، نمونه‌ای عینی از این تولید واقعیت نهادی شده هستند. در برابر این هژمونی، مفهوم «مقاومت» گفتمانی قد برمی‌افزاید که با شکستن انحصار معناسازی و بازگرداندن عناصر طردشده، روایت مسلط را به چالش می‌طلبد.

برای عملیاتی کردن این چهارچوب نظری، این پژوهش از روش دیرینه‌شناسی بهره می‌گیرد. دیرینه‌شناسی در تقابل با «تاریخ اندیشه‌ها»، نه در جست‌وجوی نیت مؤلف یا وحدت یک دوره، بلکه در

پی کشف «قاعده‌مندی‌های» ناشناخته‌ای است که پیدایش و سازمان‌یابی گفتارها را ممکن ساخته است. اصول محوری این روش در پژوهش حاضر بدین شرح است: نخست، گذار از پرسش «چرا ساسانیان سقوط کردند؟» به پرسش فوکویی «چگونه است که این همه روایت متعارض درباره این سقوط شکل گرفته است؟». دوم، تلقی هر روایت (از پورداود تا مسکوب) به عنوان یک «رویداد گفتاری» منحصربه‌فرد و تحلیل شرایط امکان‌پذیر شدن آن، فارغ از قضاوت درباره صحت و سقم تاریخی‌اش. سوم، تحلیل قاعده‌مندی‌هایی که تعیین می‌کند چه موضوعی قابل بیان است، چه کسی مجاز به سخن گفتن است و گزاره‌ها چگونه حول نقاط گرهی مانند نبرد قادسیه مفصل‌بندی می‌شوند. و چهارم، کنار نهادن «اصل مؤلف» و در عین حال، به کارگیری فعالانه استراتژی «بازگرداندن عناصر طردشده» برای آشکارسازی آن بخش از تاریخ (مانند تداوم نهادی یا مقاومت فرهنگی) که گفتمان مسلط سکوت اختیار کرده است.

این پیوند نظری-روشی، به طراحی یک مدل تحلیلی دوگانه انجامیده که تقابل ساختاری دو گفتمان اصلی را صورت‌بندی می‌کند. از یک سو، «گفتمان مسلط باستان‌گرا» قرار دارد که با کارگزارانی چون نهادهای رسمی و تاریخ‌نگاری ملی‌گرا، از طریق تولید واقعیت و طرد سیستماتیک، روایتی یکپارچه از «شکوه» و «گسست» را طبیعی می‌سازد و هویتی ایستا و قربانی‌پندار را بازتولید می‌کند. در مقابل، «گفتمان مقاومت» با نمایندگانی از روشنفکران انتقادی، با ایجاد شکاف در این روایت هژمونیک و بازیابی عناصر طردشده، در پی مشکل‌ساز کردن «حقیقت» مسلط و بازتعریف هویتی غیرمتصل و برساخته است. در این نبرد گفتمانی، شاهنامه فردوسی نه به مثابه یک منبع تاریخی، بلکه در مقام یک «رویداد گفتاری تاب‌آور» تحلیل می‌شود که با خلق یک «امپراتوری فرهنگی»، الگویی عینی از گذار از گسست سیاسی به پیوستار فرهنگی و تلفیق خلاقانه عناصر به ظاهر متعارض ارائه می‌دهد. در نتیجه این چهارچوب نظری-روشی، تاب‌آوری هویت ایرانی نه در انجماد حول یک «حقیقت» هژمونیک و روایت‌های مبتنی بر حسرت تاریخی، بلکه در «گشودگی گفتمانی» و توانایی بازتعریف پویای خویش از رهگذر مفصل‌بندی نوین عناصر فرهنگی در بسترهای متحول تاریخی نهفته است.

جدول ۱. مدل تئوریک دیرینه‌شناسی گفتمان فروپاشی ساسانیان و بازتعریف هویت ایرانی

(چهارچوب کلی مدل تئوریک)

شاخص‌های محوری	تعریف مفهومی	مؤلفه مدل
نبرد قادسیه، گذار از امپراتوری به حکومت اسلام، گسست سیاسی-نهادی	فروپاشی ساسانیان (به مثابه شوک هویتی و زخم تاریخی)	رویداد تاریخی تروماتیک
-نهادهای رسمی (موزه ملی وزارت میراث فرهنگی)، تاریخ‌نگاری ملی، نظام آموزشی، نمایشگاه‌های بین‌المللی	شبکه نهادها، گفتمان‌های علمی و دستگاه‌های فرهنگی	بستر قدرت/دانش
تبدیل رویداد به مسأله، میدان نبرد معنایی، ارادت به حقیقت خاص	پرسش چرا ساسانیان سقوط کردند؟ (به مثابه گزاره گفتمانی)	پرسش گفتمانی

همانطور که ملاحظه می‌شود، بر اساس مدل تئوریک ارائه‌شده، فرآیند بازتعریف هویت ایرانی در پرتو رویداد فروپاشی ساسانیان در قالب یک الگوی نظام‌مند قابل تبیین است. این مدل با «رویداد تروماتیک تاریخی فروپاشی ساسانیان» آغاز می‌شود که نه به عنوان یک پایان صرف، بلکه به مثابه زخمی تاریخی عمل می‌کند. این واقعه در «بستر قدرت/دانش» - یعنی شبکه‌ای از نهادها، گفتمان‌های علمی و دستگاه‌های فرهنگی - به یک «پرسش گفتمانی» تبدیل می‌شود. پرسش به ظاهر ساده «چرا ساسانیان سقوط کردند؟» در حقیقت، دریچه‌ای است به سوی میدانی نبرد که در آن، نه واقعیت عینی گذشته، که معنای امروزی آن به چالش گرفته می‌شود.

در این مدل، «تقابل گفتمانی» به عنوان موتور محرک تحول هویتی قرار دارد. از یک سو، «گفتمان مسلط باستان‌گرا» با تکیه بر نهادهای رسمی و تاریخ‌نگاری هژمونیک، با سازوکارهایی چون «طرد سیستماتیک» (نادیده گرفتن عوامل درونی، تعاملات و تداوم‌ها)، «تولید واقعیت» (از طریق آیین‌هایی مانند نمایشگاه‌های بین‌المللی) و «طبیعی‌سازی»، روایت یک‌سویه‌ای از «شکوه و گسست» را تثبیت می‌کند. در مقابل، «گفتمان مقاومت» با نمایندگی روشنفکران و اندیشمندان نقاد، با به کارگیری استراتژی‌های «بازگرداندن عناصر طردشده» (مانند مقاومت فرهنگی، تداوم نهادی و نقش فعال ایرانیان در تمدن اسلامی)، «ایجاد شکاف» در انسجام درونی روایت مسلط و «مشکل‌ساز کردن حقیقت» آن، درصدد شکستن انحصار این روایت برمی‌آید.

خروجی این نبرد، دو مسیر کاملاً متمایز برای «بازتعریف هویت ایرانی» است. گفتمان مسلط، هویتی ایستا، ذات‌گرا و قربانی‌پندار را بازتولید می‌کند که در حسرت گذشته‌ای آرمانی منجمد شده و خود را در تقابلی دائم با «دیگری» تعریف می‌کند. در نقطه مقابل، گفتمان مقاومت، هویتی متکثر، برساخته و خلاق را پیشنهاد می‌دهد که قابلیت انعطاف و بازآفرینی خود در مواجهه با تغییرات تاریخی را داراست. این دو بازتعریف، به پیامدهای عینی می‌انجامند: هویت ایستا به «شکنندگی و انجماد» منجر می‌شود، حال آنکه هویت متکثر، زمینه‌ساز «تاب‌آوری هویتی» می‌گردد. در این میان، شاهنامه فردوسی در مقام یک «رویداد گفتاری تاب‌آور»، نقش یک عامل تعدیل‌گر و الگوی راهنما را ایفا می‌کند. شاهنامه با عمل کردن هم بر گفتمان مسلط (به چالش کشیدن روایت هژمونیک محض از طریق تأکید بر پیوستگی فرهنگی) و هم بر گفتمان مقاومت (الگوسازی برای تلفیق خلاقانه ایران پیشااسلامی و اسلام)، نشان می‌دهد که چگونه می‌توان از تقابل صرف فراتر رفت و با خلق یک «امپراتوری فرهنگی»، شکست سیاسی را به زایش فرهنگی بدل کرد. در نهایت، هدف غایی این مدل و مسیر ترسیم شده در آن، دستیابی به «گشودگی گفتمانی» است. این مفهوم، به شرایطی آرمانی اشاره دارد که در آن، فضا برای گفت‌وگوی انتقادی، چندصدایی و بازتعریف پویای هویت، بدون سلطه یک روایت هژمونیک، گشوده می‌ماند؛ بنابراین، این مدل استدلال می‌کند که تاب‌آوری هویت ایرانی، نه در انجماد در گذشته، که در توانایی مستمر برای عبور از تقابل‌های گفتمانی و گذار به عرصه خلاقیت هویتی از مسیر گشودگی گفتمانی نهفته است.

۴. یافته‌های پژوهش

صورت‌بندی گفتمان تباهی و زوال شکوه ساسانی

تحلیل دیرینه‌شناسانه این پژوهش نشان می‌دهد که واقعه فروپاشی ساسانیان در تقابل با سپاه اعراب، به عرصه‌ای برای شکل‌گیری و تکوین یک «نظم گفتاری» هژمونیک بدل گردیده است. همان‌گونه که فوکو خاطر نشان می‌سازد که «در هر جامعه‌ای، تولید گفتار عملی است که نظارت بر آن، گزینش، سامان‌دهی و توزیع آن، با به‌کار بستن شیوه‌هایی صورت می‌پذیرد که کارکردشان مهار قدرت‌ها و خطرهای نهفته در گفتار، چیرگی بر روند تصادفی رویدادهای درونی آن و مصونیت از مادیتی سنگین و هراس‌انگیز است» (فوکو، ۱۳۷۸: ۱۵). روایت‌های مورد واکاوی در این بخش، همگی در خدمت همین فرآیند «نظم‌بخشی» به گفتار درباره آن واقعه تاریخی هستند.

هژمونی گفتمان مسلط؛ طرد نظام‌مند و طبیعی‌سازی یک روایت یک‌سویه

گفتمان مسلط عرب‌ستیزانه، که ریشه در گفتمان‌های باستان‌گرایانه عصر پیشامشروطه دارد^۶، نمونه‌ای بارز از یک «نظم گفتاری» هژمونیک به شمار می‌رود. این گفتمان، با برجسته‌سازی «گزاره»‌هایی چون «عصر طلایی پیشااسلامی» و «ویرانگری اعراب»، و با به‌کارگیری نظام‌مند «سامانه‌های طرد»، هرگونه عنصر نامنسجم با روایت خود را حذف کرده است. بحران‌های درونی دستگاه ساسانی، همکاری خاندان‌های پارتی و تداوم نهادی، همگی قربانی این «طرد گفتمانی» شده‌اند. فوکو از «رژیم‌های طرد و کنارگذاری» به عنوان بدیهی‌ترین اشکال نظارت بر گفتار یاد می‌کند و استدلال می‌کند که «همگان به نیکی آگاهند که هیچ‌کس مجاز نیست هر سخنی را بر زبان راند، در هر شرایطی از هر موضوعی گفت‌وگو کند؛ به سخن دیگر، هر فردی نمی‌تواند از هر مقوله‌ای سخن بگوید» (همان، ۱۵). گفتمان مسلط، دقیقاً با تعریف «منع موضوع»، هرگونه سخن گفتن از «تعامل» و «تداوم» را ناممکن ساخته است.

این گفتمان، هژمونی خویش را از طریق «نهادها»یی چون تاریخ‌نگاری ملی و دستگاه آموزشی تثبیت و طبیعی‌سازی کرده است. پرسش به ظاهر تاریخی «چرا ساسانیان سقوط کردند؟»، خود یک «گزاره» گفتمانی است که در خدمت بازتولید حسرت و تقابل عمل می‌کند. فوکو هشدار می‌دهد که «گفتار — چنان‌که روانکاوی به ما می‌آموزد — صرفاً آن چیزی نیست که میل را عیان می‌سازد (یا پنهان می‌دارد)؛ بلکه افزون بر این، خود موضوع میل است» (همان، ۱۶). این پرسش، بیش‌وپیش از جست‌وجوی پاسخی تاریخی، موضوع میل به گذشته‌ای آرمانی‌شده و طرد وضعیتی است که در آن اسلام حاضر و نافذ است.

اصل مؤلف و طرد سیستماتیک

ابراهیم پورداد در آثار خویش، نمونه‌ای شاخص از یک «نظم گفتاری» تقابلی را ارائه می‌دهد که حول «اصل مؤلف» (همان، ۲۶) به عنوان کانون معناسازی سامان یافته است. پورداد در مقام یک «مؤلف بنیان‌گذار» برای گفتمان باستان‌گرا ظاهر می‌شود. گزاره‌های او، از جمله این ادعا که «ذخیره چهارصد ساله ساسانیان یکسره از کف رفت... دستخوش تاراج عرب و قربانی تعصب او گردید» (پورداد، ۱۳۹۴: ۲۷-۲۸) و اینکه «دست یافتن تازیان بر ایران... هیچ چیز در این سرزمین... بر جای نهاد» (پورداد، ۱۳۲۶: ۱۹)، به‌شکلی سیستماتیک در پی «طرد» هرگونه عنصر پیوستگی و تعامل است. این گفتار، با دوگانه‌پردازی

۶. برای اطلاع بیشتر در این زمینه، رجوع کنید به مقاله نویسنده‌نوشتر حاضر: «شرایط امکانی پیدایش و صورت‌بندی روایت گفتمانی تمدن ایرانی در افق تاریخی عصر جدید»، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، دوره ۱۶، شماره ۴، پاییز ۱۴۰۳، صص. ۶۳-۹۹.

«شکوه پیشااسلامی/انحطاط پساعربی»، تجلی روشنی از آن «سامانه طرد»ی است که فوکو از آن سخن می‌گوید: «... برای طرد یا کنارگذاری، اصلی دیگر نیز وجود دارد: اصلی که دیگر در زمره ممنوعیت نیست؛ بلکه از سنخ تقسیم‌بندی و طرد محسوب می‌شود» (فوکو، ۱۳۷۸: ۱۵).

پورداود با برجسته‌سازی نبرد قادسیه در مقام «نقطه عطف زوال» (پورداود، ۱۳۰۵: ۱)، در حال اعمال یک «منع گفتمانی» علیه هرگونه خوانش غیرتقابلی از تاریخ است.

فروپاشی نمادین ساسانیان و تقابل ایران و اعراب در شاهنامه

مجتبی مینوی در کتاب «فردوسی و شعر/و»، با تحلیل شاهنامه، دست به «تفسیر» این متن می‌زند تا روایت تقابلی را تقویت کند. او از شاهنامه در جایگاه «متن اول» استفاده می‌کند تا این گزاره را تقویت کند که «شاهنشاهی ساسانیان به دست گروهی عرب بیابان‌نشین برافتاد» (مینوی، ۱۳۵۴: ۱۱-۱۲).

مینوی در نقش مفسر، به شکلی فعال در «نظم گفتار» دخالت می‌کند. فوکو درباب تفسیر می‌گوید: «تفسیر، با گزارش دادن از گفتار، طلسم رویداد نهفته در گفتار را درهم می‌شکند: به یاری تفسیر، چیزی گفته می‌شود که در خود متن حاضر نیست؛ اما به شرطی که آن گفته، عین متن تلقی گردد و حق مطلب در حق آن ادا شود» (فوکو، ۱۳۷۸: ۲۶). مینوی با تأکید بر زوال زیبایی ایرانی و جایگزینی آن با «افکار و اصول سامی» (مینوی، ۱۳۵۴: ۱۲)، در حال انجام همین کار است: او با تفسیر خویش، «رویدادگی نهفته» در شاهنامه — که می‌توانست بسی پیچیده‌تر باشد — را به سود روایتی تقلیل‌گرایانه از «تباهی» می‌شکند. این گفتمان، همان‌گونه که در اثر جودت «داستان‌های تاریخی: از وقایع برجسته باستان شکوفان ایران (پیش از دوران هخامنشی تا آخر دوران ساسانی)» نیز «بازتولید» می‌شود — «اکثریت قاطع مردم کشور با حکومت عرب و سلطه سیاسی او مخالف بودند» (جودت، ۱۳۵۳: ۱۰۸) — نشان می‌دهد که یک «نظم گفتاری» چگونه می‌تواند از رهگذر تکرار «گزاره»ها در متون گوناگون، طبیعی و مسلّم جلوه کند.

دگردیسی در «ارادت به حقیقت»

عبدالحسین زرین‌کوب در «دفتر/ایام» (۱۳۷۴ه.ش)، موضعی پیچیده‌تر و چندلایه‌تر اتخاذ می‌کند که حاکی از تحولی در «ارادت به حقیقت» (فوکو، ۱۳۷۸: ۱۹) حاکم بر تاریخ‌نگاری معاصر است. او از سویی به ضعف‌های درونی ساسانیان اذعان دارد؛ اما از سوی دیگر، شکست قادسیه را نه یک شکست ساده نمی‌داند؛ بلکه معتقد است که «شکست دنیای کهن ایران در برابر نیروی اسلام نبود؛ [بلکه] دینی نو و نظمی تازه» (زرین‌کوب، ۱۳۷۴: ۱۳۷) بود. در اینجا شاهد دگردیسی و تعدیل در «خواست حقیقت» هستیم. فوکو متذکر می‌شود که «اگرچه می‌بینیم گفتار حقیقی، در واقع از دوران یونانیان به این سو، دیگر آن گفتاری

نیست که ناطقِ میل یا گفتارِ اعمالِ قدرت باشد؛ اما در ارادت به حقیقت، در عشق به بیان این گفتار حقیقی، آن چیزی که در معرض بازی و خطر است، اگر میل و قدرت نیست، پس چیست؟» (فوکو، ۱۳۷۸: ۲۱). روایت زرین‌کوب، حکایت از تلاشی برای بنیان نهادن «حقیقتی» نوین دارد که همزمان، ضعف داخلی را می‌پذیرد و به جای انگاره «ویرانگری» محض، بر «جایگزینی یک نظم نوین» تأکید می‌ورزد. این روایت، اگرچه هنوز در چهارچوب یک گذار گسست‌محور می‌گنجد؛ اما از «طرد» مطلق عنصر اسلامی پرهیز کرده و آن را در کسوت یک «نظم تازه» به رسمیت می‌شناسد و از این رو، در میانه‌ی طیف گفتمان مسلط و گفتمان مقاومت جای می‌گیرد.

گفتمان مقاومت و تعامل؛ شکستن انحصار معناسازی

در برابر این هژمونی یکپارچه‌ساز، «گفتمان مقاومت» سر برآورد. این گفتمان، با کنشگرانی چون مرتضی مطهری، سیدحسن تقی‌زاده، شاهرخ مسکوب و محمدعلی اسلامی ندوشن، در پی شکستن انحصار «نظم گفتار» مسلط بود. استراتژی آن، نه طرد مطلق آن گفتمان، بلکه «بازگرداندن عناصر طردشده» (همان: ۴۵) به عرصه عمومی معنا بود. تداوم نهادهای اداری ساسانی، احیای زبان فارسی به مثابه ستون فقرات هویت فرهنگی و نقش فعال کنشگران ایرانی در شکل‌دهی به تمدن اسلامی، همگی «گزاره»هایی بودند که گفتمان مقاومت با مفصل‌بندی دوباره آن‌ها، پیچیدگی تعاملات تاریخی را آشکار و امکان بازتعریف هویتی غیرجوهری و غیرمتصل را فراهم آورد. این کنش، مصداق عینی «اصل معکوس‌سازی معنایی» در روش فوکویی است: «هر جا که بنا بر روش‌های سنتی، گمان می‌رود می‌توان سرچشمه گفتار را در چهره‌هایی چون مؤلف، دیسیپلین، ارادت به حقیقت - که نقشی ایجابی می‌نمایند - یافت، باید بر نقش منفی و محدودکننده آن‌ها پای فشرد و چنین پنداشت که نقشی که آن‌ها در گفتار ایفا می‌کنند، نقشی است در جهت رقیق‌سازی و تحدید گفتار» (همان: ۴۵). گفتمان مقاومت به روشنی نشان داد که «ارادت به حقیقت» گفتمان مسلط، چگونه از طریق این رقیق‌سازی نظام‌مند، دامنه امکانات معنایی را محدود ساخته است.

شاهنامه به مثابه الگویی نظری برای تاب‌آوری هویتی؛ گذار از گسست به پیوست

در این نبرد گفتمانی، شاهنامه فردوسی نه در مقام اثری صرفاً ادبی، بلکه در جایگاه یک «رویداد گفتاری» بنیادین و الگویی نظری برای «تاب‌آوری هویتی» عمل کرد. شاهنامه با تبدیل شکست سیاسی به زایش فرهنگی

و تلفیق خلاقانه «ایرانی بودن» و «اسلامی بودن»^۷ در قالب یک «امپراتوری فرهنگی» (اسلامی ندوشن)، نشان داد که بقا و پویایی یک هویت، در گرو انجماد در گذشته نیست؛ بلکه در توانایی مفصل‌بندی نوین دال‌های هویتی در بسترهای متحول تاریخی نهفته است. شاهنامه، خود یک «نظم گفتاری» آلترناتیو پدید آورد که مرزهای آن را نه قلمرو جغرافیایی، که «زبان فارسی و روایت‌های مشترک» تعیین می‌کرد. این، عینیت یافتن همان مفهوم «قدرت آفریننده» در اندیشه فوکو است: «قدرت می‌آفریند، واقعیت می‌سازد؛ قلمروهای اشیاء و انبوه‌های از گزاره‌های بیانی را که دانش از آن تشکیل می‌شود، پدید می‌آورد» (همان: ۴۶).

فروپاشی ساسانی و مقاومت فرهنگی ایرانیان

شاهرخ مسکوب در «ملیت و زبان»، روایتی ارائه می‌دهد که خود، شکلی از «مقاومت» در برابر «نظم گفتاری» حاکم به شمار می‌رود. توصیف او از قادسیه در مقام «زلزله‌ای هویتی که جنازه سنگین امپراتوری را بر پیکر مردم ایران افکند» (مسکوب، ۱۳۶۸: ۱۵)، تلاشی است برای بازگشت به خود «رویداد» به مثابه پدیده‌ای تروماتیک،^۸ فارغ از لایه‌های اسطوره‌سازی و گفتمان‌پردازی‌های متأخر.

با این حال، نقطه اوج تحلیل مسکوب، تمرکز بر «مقاومت فرهنگی» و نقش محوری زبان است: «ما دو گونه ایستادگی کردیم: مستقیم و غیرمستقیم... هویت ملی (ایرانی بودن) خویش را به برکت زبان... نگاه داشتیم» (مسکوب، ۱۳۸۵: ۹-۱۰). این تأکید بر زبان، نمود عینی همان امکانی است که فوکو از آن به عنوان قابلیت مقاومت در دل خود امر گفتاری یاد می‌کند. مسکوب، با نقد تاریخ‌نگاری سنتی که «از آن ساخت اجتماعی و طبقاتی... کمتر سخن می‌گوید» (همان: ۶۷)، در حال عیان‌سازی شکاف‌ها و عناصر «طردشده» در دل «نظم گفتار» مسلط تاریخ‌نگاری است. او نشان می‌دهد که مقاومت چگونه می‌تواند از مجرای خود «گفتار» و با مفصل‌بندی دوباره عناصری بنیادین همچون «زبان فارسی» تحقق یابد.

روایت‌های مقاومت و نبرد با هژمونی گفتاری

تا اینجا نشان داده شد که چگونه یک «نظم گفتمانی» مسلط، با تکیه بر شالوده‌ای از دال مرکزی «تباهی»، شکل گرفته و تثبیت شده است. اکنون به روایت‌هایی خواهیم پرداخت که عرصه «مقاومت» فعال در برابر این هژمونی گفتمانی را نمایندگی می‌کنند. این روایت‌ها درصدد آشکارسازی عناصر «طردشده» و شکستن

۷. برای مطالعه در باب دیرینه‌شناسی دوگانه «ایرانیّت» و «اسلامیت»، رجوع شود به: پارسامقدم، رضا. «پیدا/یش تمایزیابی هویتی ایرانیان در تاریخ‌نگاری متأخر ایرانی (شکل‌بندی دوگانه/نگاری ایرانیّت و اسلامیت)». فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای تمدن اسلامی انقلاب اسلامی، سال ۳، شماره ۱۰ (پیاپی ۱۰)، تابستان ۱۴۰۳، صص. ۹۹-۱۲۶.

انسجام گفتمان مسلط برآمده‌اند.

به عنوان نمونه، عباس زریاب‌خویی در اثر خود «بزم آورد: شصت مقاله درباره تاریخ، فرهنگ و فلسفه» با تحلیل نبرد قادسیه، مستقیماً به نقد «خواست حقیقت» (فوکو، ۱۳۷۸: ۱۹) نهفته در روایت‌های مسلط می‌پردازد. استدلال او بر این پایه استوار است که روایت‌های غالب، که متکی بر «گزاره»‌های منابع عرب‌محورند، با «تأکید یکسویه بر شجاعت و بی‌باکی اعراب»، عامدانه «دلیری و مقاومت ایرانیان را چندان بازنگفته‌اند» (زریاب‌خویی، ۱۳۶۸: ۲۷۵). زریاب‌خویی در اینجا، شکاف و جانبداری موجود در «نظم گفتار» تاریخ‌نگاری رسمی را برملا می‌سازد. او با اشاره به داستان اغراق‌آمیز «خباز شاه» و تقابل آن با گزارش کشته شدن ۵۰۰ تن از بنی اسد، نشان می‌دهد که این «نظم گفتاری» چگونه از طریق گزینش و برجسته‌سازی، در حال تولید «حقیقتی» جانبدارانه است. فوکو به درستی هشدار می‌دهد که «همهٔ کسانی که در طول تاریخ ما، نقطه به نقطه کوشیده‌اند تا این ارادت به حقیقت را دور بزنند و درست در همان نقطه‌هایی که حقیقت وانمود می‌کند تا ممنوعیت را توجیه و دیوانگی را تعریف کند، نسبت به آن تردید کنند، ... اینک باید همچون نشانه‌هایی سربلند، در خدمت کار روزمرهٔ ما قرار گیرند» (فوکو، ۱۳۷۸: ۲۲). کار زریاب‌خویی، دقیقاً همین «شکاکیت روشمند» و تلاش برای «عبور از ارادت به حقیقت» مسلط است. نکتهٔ پارادوکسیکال اینجا است که زریاب‌خویی خاطرنشان می‌سازد که حتی خود این رویداد مقاومت‌طلبانه (دلیری ایرانیان) نیز در گفتمان باستان‌گرایانهٔ معاصر «طرد» شده است؛ زیرا این گفتمان، بیش از آنکه به «مقاومت» علاقه‌مند باشد، به «قربانی» بودن نیاز دارد تا روایت «افول» و «تباهی» خویش را تقویت کند. از این رو، روایت مسلط معاصر، به تعبیر زریاب‌خویی، تاریخ ایران را «به شکلی هژمونیک در خدمت اندیشه‌های عرب‌ستیزانه قرار داده است». این «احکام جدی» (همان: ۴۰) گفتمان مسلط است که در گزاره‌هایی از این دست تجلی می‌یابد: «اعراب به ایران تاختند و آن را به تصرف درآوردند؛ ولی هرگز نتوانستند روح ایرانی را مسخر سازند...» (رزم‌آنین، ۱۳۳۸: ۹). این گزاره، در عین حال که ظاهراً بر «مقاومت روح» پای می‌فشارد، در باطن، همان گسست و تقابل بنیادین را بازتولید کرده و عنصر مقاومت فعال و عینی را به نفع اسطوره‌ای ذهنی و ایستا تقلیل می‌دهد.

در مجموع، روایت‌های ابراهیم پورداود و مجتبی مینوی، با به کارگیری «اصل مؤلف» و «اصل تفسیر»، در حال صورت‌بندی یک «نظم گفتاری» هژمونیک حول محور «تباهی و خزان شکوه ساسانی» هستند. این نظم گفتاری، با به کارگیری «سامانه طرد»، هرگونه پیوند و تداوم را نادیده می‌گیرد. در مقابل، روایت‌های متأخرتر - از جمله روایت متعادل‌گرای زرین‌کوب (به‌ویژه در چاپ دوم کتاب

«دو قرن سکوت» متعلق به ۱۳۳۶ ه.ش و نه چاپ اول آن در ۱۳۳۰ ه.ش. و به‌طور مشخص روایت مقاومت‌محور مسکوب و زریاب‌خویی - نمایانگر ظهور «گفتمان مقاومت» هستند. این گفتمان، چه از طریق تعدیل «خواست حقیقت» و چه با تمرکز بر عناصر طردشده‌ای همچون «مقاومت زبانی» و «دلیری تاریخی»، درصدد شکستن انحصار معناسازی آن «نظم گفتاری» مسلط برآمده است. در نتیجه، این تقابل، عینیتی‌یافته از آن «نبردی است که همگان در طلب به چنگ آوردن آنند» (فوکو، ۱۳۷۸: ۱۶) - نبردی بی‌امان بر سر خود گفتار و قدرتی که در آن نهفته است.

روایت‌های مقاومت و تداوم فرهنگی: واکاوی یک «صورت‌بندی گفتمانی» آلترناتیو

شواهدی که از سوی پژوهندگانی چون گارثویت (۱۳۹۶ ه.ش.) (مفاهیم کلیدی فرهنگی)، ریچارد فرای (۱۳۶۳ ه.ش.) (غناي زبان فارسی)، زرین‌کوب (۱۳۳۶ ه.ش.) (تداوم آیین‌ها)، ملایری (۱۳۷۹ ه.ش.) (شکوفایی تمدنی در دوره اسلامی) و دیگران ارائه شده، همگی «گزاره»هایی هستند که یک «صورت‌بندی گفتمانی» نوین را تشکیل می‌دهند. این صورت‌بندی، در تقابل آشکار با گفتمان مسلط، بر «تداوم» به جای «گسست» پای می‌فشارد.

نکته درخور تأمل، نقد درونی این گفتمان مقاومت است؛ برای نمونه، سیدحسن تقی زاده (۱۳۹۹ ه.ش.) در اثر خود «از پرویز تا چنگیز؛ استیلای عرب تا یلغار مغول در ایران» با اشاره به «ضعف باطنی [...] ناشی از شدت تعصب و استبداد» (تقی‌زاده، ۱۳۰۹: ۴-۵)، بهار «در نگاهی به تاریخ اساطیر ایران باستان» با اشاره به «ارتجاعی بودن موبدان» (بهار، ۱۳۸۸: ۱۴۷) و اسلامی ندوشن در «زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه (تحلیلی از شخصیت هفت پهلوان شاهنامه همراه با مقدمه‌ای در شناخت فردوسی)» با اشاره به «پوسیدگی و انحطاط» دستگاه ساسانی (اسلامی ندوشن، ۱۳۴۸: ۱۶)، نشان می‌دهند که گفتمان مقاومت، خود پدیده‌ای یکپارچه و یکدست نیست و می‌تواند شامل خوانش‌هایی منتقدانه از عوامل درونی فروپاشی نیز باشد. این پیچیدگی، خود گویای «گشودگی ذاتی گفتمان‌ها» است.

نبرد دو «خواست حقیقت» و تاب‌آوری در گرو گشودگی گفتمانی

در نهایت، تقابل این دو گفتمان را می‌توان نبرد دو «خواست حقیقت» (فوکو، ۱۳۷۸: ۱۹) متفاوت دانست. گفتمان مسلط عرب‌ستیزانه، با طرد عناصر پیوستگی و طبیعی‌سازی روایت گسست، در پی تثبیت هویتی مبتنی بر قربانی‌پنداری و حسرت تاریخی است. در مقابل، گفتمان مقاومت، با بازگرداندن عناصر طردشده‌ای چون تداوم فرهنگی و نقش فعال ایرانیان در تمدن اسلامی، در پی بنیان نهادن «حقیقتی» دیگر است که هویت را پدیده‌ای متکثر، پیچیده و بر ساخته از تعاملات تاریخی می‌داند. این نبرد، در میدان گفتار

و بر سر معنای «هویت ایرانی» جریان دارد.

به زعم نگارنده این سطور، تاب‌آوری نهایی هویت ایرانی، در گرو نگاهداشت گشودگی گفتمانی است. پایداری و بالندگی یک هویت، نه در انجماد گرد محور «حقیقتی» مسلّم و هژمونیک، که در توانایی آن برای بازتعریف و بازآفرینی خویش از رهگذر مفصل‌بندی نوین عناصر فرهنگی در بسترهای متحول تاریخی نهفته است. فوکو، در واپسین صفحات «نظم‌گفتار»، وظیفه خویش را این چنین می‌شمارد: «شک کردن در اعتبار عشق ما به حقیقت؛ بازآوردن خطوط رویدادگی گفتار به درون آن؛ و سرانجام، فرود آوردن دال از اریکه قدرت» (همان: ۴۴). مقاله حاضر نیز کوشید تا با شک در «ارادت به حقیقت» گفتمان مسلط، با بازگرداندن «رویدادگی» به گفتار پیرامون فروپاشی ساسانیان و با فرود آوردن دال «هویت ایرانی» از بلندای قدرت روایت‌های هژمونیک، گامی در جهت گشودن فضای گفتمانی بردارد.

فروپاشی ساسانیان، اگرچه نقطه‌پایانی بود بر یک امپراتوری سیاسی، برای آفرینش الگویی پایدار از بازتعریف هویت در میدان گفتمان‌های متعارض سرآغازی شد. این الگو نشان می‌دهد که مقاومت فرهنگی، در نهایت، نه در طرد مطلق «دیگری»، که در «توانایی بازبایی عناصر طردشده و مفصل‌بندی نوین آن‌ها» معنا می‌یابد. تاب‌آوری، از آن هویت‌هایی است که می‌توانند از «حسرت تاریخی» به «خلافت هویتی» گذر کنند و گذشته را نه چونان زندانی برای اکنون، که چونان سرچشمه‌ای برای آفرینش آینده‌ای چندصدایی و انسانی‌تر به کار بندند. این، همان درس ماندگاری است که شاهنامه، این «رویداد گفتاری» تاب‌آور، به ما می‌آموزد.

تحلیل گفتمان‌های مسلط و مقاومت در بازخوانی فروپاشی ساسانیان

واکاوی دیرینه‌شناختی روایت‌های متعارض از فروپاشی ساسانیان، ما را به چهارچوب تحلیلی جامعی رهنمون می‌سازد که در قالب تقابل دو گفتمان اصلی قابل صورت‌بندی است. این تقابل صرفاً یک اختلاف تاریخ‌نگارانه نیست؛ بلکه نبردی بنیادین بر سر معناسازی هویتی و تعریف «حقیقت» تاریخی است.

گفتمان مسلط: باستان‌گرایی هژمونیک

گفتمان مسلط باستان‌گرا، که از پشتوانه نهادهای رسمی و دستگاه‌های فرهنگی برخوردار است، حول محور شعار «شکوه ایران باستان» سازمان یافته است. این گفتمان با برجسته‌سازی عظمت امپراتوری ساسانی و سپس سقوط ناگهانی آن در برابر اعراب، یک دوگانه‌سازی ساده‌انگارانه «شکوه پیشاسلامی در برابر

تباهی پساعربی» را طبیعی می‌سازد. سازوکار اصلی این گفتمان، «طرد سیستماتیک»^۹ است؛ به این معنا که هر عنصری از تاریخ که با این روایت یکپارچه سازگار نباشد - از تداوم نهادهای اداری ساسانی در دوران اسلامی گرفته تا تعاملات فرهنگی و ضعف‌های درونی خود امپراتوری - را به حاشیه می‌راند یا کاملاً حذف می‌کند.

نمایشگاه‌های بین‌المللی چون «شکوه ایران باستان» در شهر ممنوعه پکن، نمونه‌ای عینی از فرآیند «تولید واقعیت» توسط این گفتمان هستند. این رویدادها در قالب «آیین‌های نهادی»، گذشته‌ای ایده‌آل‌شده و فاقد گسست را به عنوان «حقیقت» مسلم به مخاطب داخلی و خارجی القا می‌کنند. در این راستا، تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانی مانند پورداد با ارائه گزاره‌هایی همچون «ذخیره چهارصد ساله ساسانیان یکسره از کف رفت»، به تقویت این روایت کمک می‌کنند. هدف نهایی این گفتمان، تثبیت یک «ارادت به حقیقت» واحد است که هویت ایرانی را در قالبی ایستا، قربانی‌پندار و محبوس در حسرت تاریخی تعریف می‌کند.

گفتمان مقاومت: بازتعریف متکثر هویت

در برابر این هژمونی، «گفتمان مقاومت» با نمایندگی روشنفکران و اندیشمندانی چون مطهری، مسکوب، اسلامی ندوشن و زریاب‌خویی سر برمی‌آورد. نقطه آغاز این گفتمان، نه تأیید روایت مسلط، بلکه همان پرسش به ظاهر ساده اما بنیادین است: «فروپاشی ساسانیان: چرا؟». این پرسش، در عمل، اقدامی برای ایجاد شکاف در انسجام درونی روایت هژمونیک است. استراتژی محوری گفتمان مقاومت، «بازگرداندن عناصر طردشده» است. این گفتمان با بازیابی و برجسته‌سازی همان مواردی که گفتمان مسلط سکوت اختیار کرده است - از مقاومت فرهنگی و زبانی ایرانیان گرفته تا نقش فعال آنان در شکل‌دهی به تمدن اسلامی و بحران‌های درونی ساسانیان - درصدد است تا پیچیدگی تاریخ را آشکار ساخته و روایت یک‌سویه «شکست و تباهی» را به چالش بکشد؛ به عنوان مثال، عباس زریاب‌خویی با نقد روایت‌های یک‌سویه از نبرد قادسیه، در صدد بازیابی «دلیری و مقاومت ایرانیان» برمی‌آید. این جریان، هویت ایرانی را نه به عنوان یک ذات ازلی، بلکه به مثابه برساخته‌ای گفتمانی و متکثر می‌فهمد که قابلیت مفصل‌بندیِ دیگرگونِ عناصر فرهنگی را دارا است.

تقابل سازوکارها و اهداف غایی

این دو گفتمان از نظر سازوکارهای کلیدی نیز در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند؛ درحالی‌که گفتمان

مسلط از طریق «تولید واقعیت» و «طبیعی‌سازی» عمل می‌کند، گفتمان مقاومت با «ایجاد شکاف» و «مشکل‌ساز کردن حقیقت مسلط» به میدان می‌آید. این تقابل در نهایت به بازتعریف متفاوت هویت ایرانی می‌انجامد: گفتمان مسلط به هویتی ایستا، ذات‌گرا و قربانی‌پندار می‌انجامد که مبتنی بر حسرت تاریخی و دوگانه‌سازی «ما/آنها» است. در مقابل، گفتمان مقاومت هویتی متکثر و بر ساخته را پیشنهاد می‌دهد که مبتنی بر توانایی مفصل‌بندی نوین عناصر فرهنگی است. در این تقابل گفتمانی، شاهنامه فردوسی نه به عنوان متن ادبی صرف، بلکه در مقام یک «رویداد گفتاری» تاب‌آور ظاهر می‌شود. شاهنامه الگویی بی‌همتا ارائه می‌دهد که نشان می‌دهد چگونه می‌توان «شکست سیاسی» را به «زایش فرهنگی» تبدیل کرد. این اثر با خلق یک «امپراتوری فرهنگی» که در آن ایرانی بودن و اسلامی بودن در قالبی خلاقانه تلفیق می‌شوند، عینیت بخشیدن به مفهوم هویتی غیرایستا است.

گشودگی گفتمانی به مثابه شرط تاب‌آوری

در نهایت، تفاوت این دو گفتمان را می‌توان در هدف نهایی آن‌ها خلاصه کرد: گفتمان مسلط در پی تثبیت و انجماد است؛ درحالی‌که گفتمان مقاومت در طلب گشودگی و پویایی است. نبرد این دو گفتمان، عینیت‌یافته از رابطه دیالکتیکی «قدرت» و «مقاومت» در نظریه فوکو است. اگر گفتمان مسلط از طریق نهادها «واقعیت می‌سازد» و مرزهای گفتار را تعیین می‌کند، گفتمان مقاومت این انحصار را درهم شکسته و فضایی برای خوانش‌های متکثر می‌گشاید.

تاب‌آوری هویت ایرانی در گرو عبور از «حسرت تاریخی» و گذار به «خلاقیت هویتی» است؛ گذاری که تنها در سایه «گشودگی گفتمانی» و امکان گفت‌وگوی انتقادی با گذشته – همان‌گونه که گفتمان مقاومت پیگیری می‌کند – امکان‌پذیر خواهد بود. فروپاشی ساسانیان، اگرچه نقطه‌پایانی بر یک امپراتوری سیاسی بود؛ اما در فضای گفتمانی معاصر به عرصه‌ای برای نبردی تعیین‌کننده بر سر معنای هویت ایرانی تبدیل شده است.

جدول ۲. دیالکتیک گفتمانی فروپاشی ساسانیان و بازتعریف هویت ایرانی

گفتمان مقاومت (بازتعریف هویت)	گفتمان مسلط (باستان‌گرایی هژمونیک)	مؤلفه تحلیل
فروپاشی ساسانیان: چرا؟	شکوه ایران باستان	شعار/پرسش مرکزی

مؤلفه تحلیل	گفتمان مسلط (باستان‌گرایی هژمونیک)	گفتمان مقاومت (بازتعریف هویت)
کارگزاران اصلی	نهادهای رسمی (وزارت میراث فرهنگی، موزه ملی ایران، نظام آموزشی)، تاریخ‌نگاری ملی‌گرا (پورداد، مینوی)	نویسندگان انتقادی (مطهری، مسکوب، اسلامی ندوشن، زریاب‌خویی، تقی‌زاده)
سازوکارهای کلیدی	تولید واقعیت از طریق نمایشگاه‌ها و متون طرد سیستماتیک (عناصر متعارض: شکست، گسست، تعامل) طبیعی‌سازی روایت عبرت‌آمیز	ایجاد شکاف در روایت هژمونی بازیابی عناصر طردشده (تداوم، مقاومت فرهنگی، ضعف درونی) پروبلماتیک کردن «حقیقت» مسلط
بازنمایی گذشته	امپراتوری یکپارچه، شکوهمند و قربانی شده؛ «عصر طلایی» گسسته از پس از اسلام	دوران پیچیده با تضادهای درونی، تداوم‌های نهادی-فرهنگی و تعامل با «دیگری»
بازتعریف هویت	هویت ایستا، مبتنی بر حسرت تاریخی و دوگانه‌سازی «ما/آنها»	هویت پویا، مبتنی بر خلاقیت هویتی و مفصل‌بندی نوین عناصر فرهنگی
نسبت با قدرت	قدرت می‌آفریند و واقعیت می‌سازد. (سازماندهی گفتار، تعیین «نواحی ممنوعه»)	مقاومت، قدرت را به چالش می‌طلبد (شکستن انحصار معناسازی، گشودن فضا برای خوانش‌های متکثر)
هدف غایی	تثبیت یک «ارادت به حقیقت» واحد و غیرقابل بحث درباره تاریخ و هویت	احیای «گشودگی گفتمانی» به عنوان شرط تاب‌آوری هویتی

بر اساس تحلیل دیرینه‌شناختی ارائه شده در این پژوهش، جدول فوق تقابل ساختاری دو گفتمان مسلط و مقاومت در بازخوانی رویداد فروپاشی ساسانیان را صورت‌بندی می‌کند. این تقابل گفتمانی، نه تنها بر سر تفسیر تاریخی، که بر سر خودِ امکان‌های معناسازی هویتی در زمان حال گشوده شده است. در ستون وسط، گفتمان مسلط باستان‌گرایی هژمونیک جای دارد که با تکیه بر نهادهای رسمی چون وزارت میراث فرهنگی، موزه ملی ایران و نظام آموزشی، و با بهره‌گیری از تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانی چون پورداد و مینوی، شعار «شکوه ایران باستان» را پیش می‌برد. سازوکار کلیدی این گفتمان، «تولید واقعیت» از طریق نمایشگاه‌هایی چون «شکوه ایران باستان» در پکن و «طرد سیستماتیک» هر عنصر متعارضی- اعم از گسست‌های درونی، تعاملات فرهنگی یا زمینه‌های پیچیده فروپاشی- و در نهایت «طبیعی‌سازی» روایتی

عبرت‌آمیز از گذشته است. این روایت، امپراتوری ساسانی را به مثابه موجودیتی یکپارچه، شکوهمند و قربانی شده بازمی‌نمایاند که گسستی کامل از دوران پس از اسلام دارد؛ در نتیجه، هویتی ایستا را بازتولید می‌کند که بر حسرت تاریخی و دوگانه‌سازی ساده‌انگارانه «ما/آنها» استوار است. نسبت این گفتمان با قدرت، رابطه‌ای آفریننده است؛ قدرت از رهگذر این گفتمان، واقعیت را می‌سازد، گفتار را سامان می‌دهد و «نواحی ممنوعه» را تعیین می‌کند. هدف غایی آن، تثبیت یک «ارادت به حقیقت» واحد و غیرقابل بحث درباره تاریخ و هویت ایرانی است. در مقابل و در ستون سمت راست، گفتمان مقاومت قرار دارد که با پرسش بنیادین «فروپاشی ساسانیان: چرا؟» پا به عرصه می‌نهد. کارگزاران این گفتمان را نویسندگان و روشنفکران انتقادی-همچون مطهری، مسکوب، اسلامی ندوشن، زریاب‌خویی و تقی‌زاده-تشکیل می‌دهند که با سه استراتژی اصلی به مقابله با هژمونی گفتمان مسلط برمی‌خیزند: «ایجاد شکاف» در پیوستار روایت هژمونیک، «بازگرداندن عناصر طردشده» ای همچون تداوم نهادی، مقاومت فرهنگی چندوجهی و ضعف‌های درونی امپراتوری ساسانی، و «پروبلماتیک کردن حقیقت» مسلط. این گفتمان، گذشته را نه به سان عصر طلایی گسسته، بلکه چونان دوران پیچیده‌ای با تضادهای درونی، تداوم‌های نهادی-فرهنگی و تعامل پویا با «دیگری» بازمی‌نمایاند. از این رو، هویتی برساخته و مفصل‌بندی دیگرگونِ عناصر فرهنگی را پیش می‌نهد. نسبت این گفتمان با قدرت، رابطه‌ی چالش و مقاومت است؛ مقاومتی که انحصار معناسازی را درهم می‌شکند و فضایی برای خوانش‌های متکثر می‌گشاید. هدف نهایی این گفتمان، نه تثبیت حقیقتی انحصاری، که احیای «گشودگی گفتمانی» به عنوان شرط امکان تاب‌آوری هویتی است. این تقابل، عرصه‌ای برای نبردی بی‌امان بر سر معنا، حقیقت و آینده هویت ایرانی است.

۵. جمع‌بندی

مقاله حاضر، با اتکا بر چهارچوب نظری «نظم گفتار» میشل فوکو و به‌کارگیری روش دیرینه‌شناسی، به واکاوی گفتمان‌های متعارض پیرامون رویداد فروپاشی ساسانیان و نسبت دیالکتیکی آن با بازتعریف «هویت ایرانی» در دوران معاصر پرداخت. یافته‌های این پژوهش به وضوح نشان می‌دهد که پرسش به ظاهر ساده و تاریخی «چرا ساسانیان سقوط کردند؟»، خود به یک «گزاره گفتمانی» محوری در درون یک «نظم گفتاری» هژمونیک و باستان‌گرا بدل گشته است. این گفتمان مسلط، با تکیه بر سامانه‌های کارآمد «طرد» - از جمله سخن ممنوع (در باب تعامل سازنده)، بخش‌بندی عقل و دیوانگی (در طرد روایت‌های رقیب) و به‌ویژه ارادت به حقیقتی خاص - روایتی تقلیل‌گرا، دوگانه‌پردازانه و مبتنی بر دوگانه «شکوه پیشااسلامی/تباهی

پساعربی» از تاریخ ایران را طبیعی‌سازی کرده است. در این فرآیند، عوامل درونی فروپاشی ساسانیان، تداوم‌های نهادی، و تعاملات پیچیده و سازنده فرهنگی در سده‌های پس از اسلام، به شکلی نظام‌مند به حاشیه فراموشی رانده شدند. نمایشگاه‌های بین‌المللی «شکوه ایران باستان» و متون تاریخ‌نگارانه ملی‌گرا، به عنوان «آیین‌ها» و «نهادهای» گفتمان‌ساز، در تثبیت و بازتولید این روایت هژمونیک نقشی کلیدی ایفا کرده‌اند. در برابر این هژمونی یکپارچه‌ساز، یک «گفتمان مقاومت» سر برآورد که با نمایندگانی چون مرتضی مطهری، شاه‌رخ مسکوب، محمدعلی اسلامی ندوشن، سید حسن تقی‌زاده و عباس زریاب‌خویی، نه در پی طرد مطلق آن گفتمان، بلکه با استراتژی «بازگرداندن عناصر طردشده» و مفصل‌بندی دیگرگون آن‌ها، همت گماشت. این گفتمان، با آشکارسازی شکاف‌ها و تناقضات درونی روایت مسلط و با تأکید بر مفاهیمی بنیادین چون مقاومت فرهنگی چندوجهی، نقش محوری زبان فارسی، تداوم تاریخی نهادهای اداری و نقش فعال ایرانیان در تمدن اسلامی، درصدد شکستن انحصار معناسازی و گشودن فضایی برای خوانشی پیچیده‌تر از هویت ایرانی برآمد. این جریان، با نقد ذات‌گرایی حاکم بر گفتمان مسلط، هویت ایرانی را پدیده‌ای «برساخته» در میدان نبرد «قدرت-دانش» دانست. این تلاش برای بازتعریف هویت، پژواکی از همان چیزی است که فوکو در بخش‌های پایانی «*نظم/شیاء*» به آن اشاره می‌کند: اینکه ساختارهای معرفتی که «انسان» را در مرکز توجه قرار داده‌اند، ابدی نیستند. او با تصویری به‌یادماندنی بیان می‌کند که اگر این ساختارها تغییر کنند، «می‌توان شرط بست که انسان زدوده خواهد شد، همچون چهره‌ای که بر شن‌های ساحل دریا کشیده شده باشد» (فوکو، ۱۳۸۹: ۴۲۲). هویت ایرانی نیز، اگر در یک روایت منجمد و تقابلی باقی بماند، در برابر تغییرات گفتمانی آینده شکننده خواهد بود. در مقابل، گفتمان مقاومت با باز کردن فضا برای خوانشی چندوجهی، امکان بقای این هویت را فراهم می‌آورد و نشان می‌دهد که تاب‌آوری آن نه در انجماد، که در توانایی بازآفرینی خویش است. در کانون این نبرد گفتمانی، شاهنامه فردوسی نه به عنوان متنی صرفاً ادبی، بلکه در مقام یک «رویداد گفتاری» تاب‌آور و الگویی نظری برای بازتعریف هویت ظاهر شد. شاهنامه با تبدیل «شکست سیاسی» به «زایش فرهنگی» و تلفیق خلاقانه «ایرانی بودن» و «اسلامی بودن» در قالب یک «امپراتوری فرهنگی» نمادین، الگویی عینی از توانایی یک هویت برای بازآفرینی خود از دل بحرانی تروماتیک ارائه داد. شاهنامه نشان می‌دهد که تاب‌آوری در گرو انجماد در گذشته یا طرد مطلق «دیگری» نیست؛ بلکه در توانایی تلفیق و مفصل‌بندی مجدد عناصر به ظاهر متعارض، برای آفرینش کلیتی جدید معنا می‌یابد؛ در نتیجه، تاب‌آوری نهایی هویت ایرانی، نه در انجماد حول یک «حقیقت» هژمونیک، که در «گشودگی گفتمانی» و توانایی بازتعریف متکثر خویش از رهگذر گفت‌وگوی انتقادی با

گذشته نهفته است. آینده این هویت، در گرو گذار از «حسرت تاریخی» به «خلاقیت هویتی» و به کار بستن گذشته به مثابه منبعی برای الهام بخشی به آینده‌ای چندصدایی است. فروپاشی ساسانیان، اگرچه پایانی بر یک امپراتوری بود، آغازی بر الگویی ماندگار برای تاب‌آوری فرهنگی شد؛ الگویی که شاهنامه، آن «رویداد گفتاری» بنیادین، نماد جاودان آن است.

۶. بحث و نتیجه‌گیری

این نوشتار، با اتکا بر چهارچوب نظری دیرینه‌شناسی فوکو، منازعات گفتمانی مرتبط با واقعه فروپاشی سلسله ساسانی را مورد تحلیل قرار داده و نشان می‌دهد که تاب‌آوری هویت ایرانی نه در تثبیت در روایت‌های هژمونیک، بلکه در «گشودگی گفتمانی» و توانایی بازتعریف خود در مواجهه با سپهر متحول تاریخی نهفته است. تحلیل حاضر عیان می‌سازد که چگونه تقابل ساختاری میان «گفتمان مسلط باستان‌گرا» و «گفتمان مقاومت»، عرصه‌ای را برای نبردی بی‌امان بر سر معنا و ماهیت «هویت ایرانی» گشوده است. گفتمان مسلط، با طبیعی سازی روایت «شکست» و «گسست» و با به کارگیری سامانه‌های کارآمد «طرد» - اعم از سخن ممنوع، بخش‌بندی دیوانگی و ارادت به حقیقت - در پی تثبیت خوانشی بسته، قربانی‌پندار و انعطاف‌ناپذیر از هویت بود. در مقابل، گفتمان مقاومت، با بازگرداندن عناصر طردشده‌ای چون تداوم نهادی، مقاومت فرهنگی چندوجهی و نقش زبان فارسی و با مفصل‌بندی نوین آن‌ها، امکان خوانشی پیچیده، تاریخی و چندصدایی را فراهم آورد که هویت را نه یک ذات ایستا، بلکه برساخته‌ای گفتمانی در میدان نبرد قدرت-دانش می‌دانشست.

در کانون این نبرد، شاهنامه فردوسی در مقام «رویداد گفتاری» تاب‌آور، الگویی ماندگار و بی‌همتا ارائه کرد. شاهنامه نشان داد که بقا و پویایی فرهنگی، در گرو حفظ ایستا و موزه‌ای گذشته نیست؛ بلکه در توانایی دگردیسی ترومای تاریخی به منبعی برای آفرینشگری و خلق فضاهای فرهنگی تازه رخ می‌نماید. شاهنامه با تعالی بخشیدن به جغرافیای سیاسی و ارتقای آن به قلمرو فرهنگ، و نیز با تلفیق خلاقانه عناصر به ظاهر متعارض در هیئت یک «امپراتوری فرهنگی»، سرمشقی عملی از تاب‌آوری هویتی به دست داد.

بر این اساس، هویت‌های زنده، پایدار و اصیل، هویت‌هایی هستند که می‌توانند «ارادت به حقیقت»های مسلط و یکسان‌ساز را به پرسش گیرند، با میراث گذشته در قالبی انتقادی، فعال و خلاق به گفت‌وگو بنشینند و مهم‌تر از همه، ظرفیت پذیرش تکرر، ابهام و معنایابی‌های نو را در خود پرورش دهند. آینده هویت ایرانی در گرو توانایی ما در گذار از «حسرت تاریخی» به «خلاقیت هویتی» است؛ گذاری که مستلزم

رهاسازی گذشته از بند اسطوره‌های تقلیل‌دهنده و بهره‌گیری از آن چونان سرچشمه‌ای زایا برای الهام‌بخشی به آینده‌ای انسانی‌تر و مداراجوتر است. در جهان پرتحول کنونی، «گشودگی گفتمانی» - که به‌مثابه پذیرش امکان همزیستی روایت‌های متعارض و نفی هرگونه ادعای انحصاری بر حقیقت تاریخی تعریف می‌شود - نه یک انتخاب، که شرط لازم بقا و ضامن نهایی تاب‌آوری هویت ایرانی در سپهری سراسر دگرگونی است.

منابع

- آذرنگ، عبدالحسین (۱۳۹۰). *تاریخ تمدن*. تهران: انتشارات کتابدار.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۴۸). *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه (تحلیلی از شخصیت هفت پهلوان شاهنامه همراه با مقدمه‌ای در شناخت فردوسی)*، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۷۰). *ایران، لوک پیر*. چاپ نخست. تهران: انتشارات کتاب پرواز.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۷۶)، *ایران و تنهائیش*، چاپ اول، شرکت سهامی انتشار.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۷۹)، *ایران چه حرفی برای گفتن دارد؟*، چاپ دوم، شرکت سهامی انتشار.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۸۶)، *ارمغان ایرانی*، چاپ اول، نغمه زندگی.
- افشار، ایرج (۱۳۷۵)، *نامه‌های لندن از دوران سفارت تقی زاده*، به کوشش ایرج افشار، تهران: فرزانه روز، ۱۳۷۵، (تقی زاده به نصرالله انتظام)، پیوست، ۷ اسفند، ۱۳۲۳.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم. (۱۳۸۰). *کاسه کوزه تمدن*. بیجا: بینا.
- بهار، مهرداد (۱۳۸۸). *نگاهی به تاریخ اساطیر ایران باستان*، به کوشش سیروس شمیسا، نشر علم.
- پارسامقدم، رضا و قاسم زائری. *پیدایش گفتمان عقب‌ماندگی در ایران*، مجله مطالعات جامعه‌شناختی (نامه علوم اجتماعی سابق)، جلد ۳۱، شماره ۲، اسفند ۱۴۰۳: ۵۷-۳۳.
- پارسامقدم، رضا. (۱۴۰۳). *پیدایش تمایزیابی هویتی ایرانیان در تاریخ‌نگاری متأخر ایرانی (شکل‌بندی دوگانه‌نگاری ایرانیت و اسلامیت)*. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای تمدن اسلامی انقلاب اسلامی، ۳(۱۰)، ۹۹-۱۲۶.
- پارسامقدم، رضا. (۱۴۰۳). *شرایط امکانی پیدایش و صورت‌بندی روایت گفتمانی «تمدن ایرانی» در افق تاریخی عصر جدید*. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۶(۴)، ۶۳-۹۹.
- پورداد، ابراهیم (۱۳۰۵). *بهراندخت‌نامه (دیوان اشعار)*، به انضمام ترجمه انگلیسی دین‌شاه

- جی‌جی‌بای‌های ایرانی، سلسله انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی، از نفقه مرحوم پشوتن جی پاتل.
- پورداود، ابراهیم (۱۳۰۵). *ایران‌شاه؛ تاریخچه مهاجرت زرتشتیان به هند، بمبئی*.
- پورداود، ابراهیم (۱۳۲۶). *فرهنگ ایران باستان*، بخش نخست، تهران: دانشگاه تهران.
- پورداود، ابراهیم (۱۳۹۴). *اوستا (یسنه)، نامه زرتشت*، گزارش ابراهیم پورداود، جلد سوم، ویراست فرید مرادی، به کوشش بهرام فره‌وشی، چاپ اول، موسسه انتشارات نگاه.
- پورداود، ابراهیم (۱۳۹۴). *اوستا (یشت‌ها ۱)، نامه زرتشت*، گزارش ابراهیم پورداود، جلد دوم، ویراست فرید مرادی، به کوشش بهرام فره‌وشی، چاپ اول، موسسه انتشارات نگاه.
- پورشریعتی، پروانه. (۱۳۹۸). *افول و سقوط شاهنشاهی ساسانی (اتحادیه ساسانی-پارتی و فتح ایران بهادست عربها)*. ترجمه آوا واحدی نوایی. ویراستار علمی: پدرام جم. چاپ یکم. تهران: نشرنی.
- تقی‌زاده، حسن. (۱۳۰۹). *از پرویز تا چنگیز؛ استیلای عرب تا ایلغار مغول در ایران*. تهران: مطبعه مجلس.
- جودت، حسین (۱۳۵۳). *داستان‌های تاریخی: از وقایع برجسته باستان شکوفان ایران (پیش از دوران هخامنشی تا آخر دوران ساسانی)*، چاپ درخشان.
- جودت، حسین (۱۳۵۳). *داستان‌های تاریخی: از وقایع برجسته باستان شکوفان ایران (پیش از دوران هخامنشی تا آخر دوران ساسانی)*، چاپ درخشان.
- چند تن از خاورشناسان (۱۳۴۶). *تمدن ایرانی* (ترجمه: عیسی بهنام). تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- خبرگزاری جمهوری اسلامی (ایرنا)، مورخ ۶ مهرماه ۱۳۹۴.
- خنجی، امیرحسین. *فروپاشی شاهنشاهی ساسانی: اشغال ایران زمین توسط قبایل عرب و پیامدهای آن برای ایران و ایرانیان (رخدادهای سال‌های ۱۵ تا ۹۶ هجری)*. بیجا: بینا، بیتا.
- دریایی، تورج. (۱۳۸۳). *سقوط ساسانیان: فاتحان خارجی، مقاومت داخلی و تصویر پایان جهان (م. اتحادیه و ف. امیرخانی، مترجمان)*. نشر تاریخ ایران. (چاپ دوم).
- زریاب خویی، عباس (۱۳۶۸). *بزم آورد: شصت مقاله درباره تاریخ، فرهنگ و فلسفه*، چاپ اول، انتشارات سخن.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۷). *تاریخ مردم ایران (ایران قبل از اسلام)*: کشمکش با قدرت‌ها (جلد اول). تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۳۰)، *دوقرن سکوت: سرگذشت حوادث و اوضاع تاریخی ایران در دو*

- قرن اول اسلام از حمله عرب تا ظهور دولت طاهریان، چاپ اول.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۳۶)، دوقرن سکوت: سرگذشت حوادث و اوضاع تاریخی ایران در دو قرن اول اسلام از حمله عرب تا ظهور دولت طاهریان، چاپ دوم.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۴۴)، دوقرن سکوت: سرگذشت حوادث و اوضاع تاریخی ایران در دو قرن اول اسلام از حمله عرب تا ظهور دولت طاهریان، چاپ دوم.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۴۸)، کارنامه اسلام، انتشارات امیرکبیر.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۴). دفتر ایام: مجموعه گفتارها، اندیشه‌ها و جست‌وجوها، چاپ سوم، انتشارات علمی.
- سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی. (۱۳۹۳). کتاب درسی مطالعات اجتماعی، پایه هشتم دوره اول متوسطه. چاپ اول. تهران: دفتر تألیف کتابهای درسی عمومی و متوسطه نظری.
- سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی. (۱۴۰۰). کتاب درسی مطالعات اجتماعی، پایه هشتم دوره اول متوسطه. چاپ هشتم. تهران: دفتر تألیف کتابهای درسی عمومی و متوسطه نظری.
- صفا، ذبیح الله (بی تا)، شاهنشاه در تاریخ و ادب ایرانی، انتشارات هنرهای زیبای کشور.
- ضیاء ابریمی، رضا (۱۳۹۶). پیدایش ناسیونالیسم ایرانی، نژاد و سیاست بی‌جاسازی، ترجمه حسن افشار، تهران: مرکز.
- فرای، ریچارد ن. (۱۳۶۳). عصر زرین فرهنگ ایران (ترجمه: مسعود رجب‌نیا). تهران: انتشارات سروش.
- فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۵۸). سخن و سخنوران (چاپ سوم). تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- فوکو، میشل (۱۳۷۸). نظم گفتار: درس افتتاحی در کُلژ دو فرانس، دوم دسامبر ۱۹۷۰. ترجمه باقر پرهام، انتشارات آگه.
- فوکو، میشل (۱۳۸۹). نظم اشیاء: دیرینه‌شناسی علوم انسانی. ترجمه یحیی امامی. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- کولسنیکف، آ. ای. (۱۳۸۹). ایران در آستانه سقوط ساسانیان. ویراستار: ن. و. پیگولفسکیا. ترجمه محمدرفیق یحیایی. چاپ یکم. تهران: انتشارات کُندوکاو.
- گارثویت، جین رالف (۱۳۹۶). تاریخ سیاسی ایران از شاهنشاهی هخامنشی تاکنون (ترجمه غلامرضا علی بابایی) (چاپ اول). تهران: نشر اختران.

- محمدی ملایری، محمد (۱۳۷۹). تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی (جلد اول) (چاپ دوم). تهران: انتشارات توس.
- مسکوب شاهرخ، (۱۳۷۱). چندگفتار در فرهنگ ایران، چاپ اول، انتشارات زنده رود.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۸۵). هویت ایرانی و زبان فارسی، نشر فرزانه.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۶۸). ملیت و زبان، انتشارات خاوران، پاریس.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۴۹). خدمات متقابل اسلام و ایران. تهران: انتشارات صدرا.
- مینوی، مجتبی. (۱۳۵۴). فردوسی و شعرا و (چاپ دوم). تهران: انتشارات کتابفروشی دهخدا.
- نفیسی، سعید (۱۳۸۸). تاریخ تمدن ایران ساسانی، تهران: شرکت مطالعات و نشر کتاب پارسه.
- یارشاطر، احسان (گردآورنده). (۱۳۸۰). تاریخ ایران: از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان (چاپ سوم) (پژوهش دانشگاه کمبریج، جلد سوم، قسمت اول). ترجمه حسن انوشه. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- یارشاطر، احسان (گردآورنده). (۱۳۸۰). تاریخ ایران: از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان (چاپ سوم) (پژوهش دانشگاه کمبریج، جلد سوم، قسمت دوم). ترجمه حسن انوشه. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- یورگنسن، ماریان و فیلیپس، لوئیز (۱۳۹۷). نظریه و روش در تحلیل گفتمان، ترجمه هادی جلیلی، چاپ هشتم، تهران: نشر نی.